

دو فصلنامه علمی پژوهشی کتاب قیم  
سال دوم (۱۳۹۱)، شماره هفتم

## معنای ضلالت و چگونگی انتساب آن به برخی از انبیای الهی در قرآن

عباس اسماعیلی‌زاده<sup>۱</sup>

### چکیده

«ضال» با توجه به معنای لغوی و کاربرد آن در شماری از آیات قرآن، به کسی گفته می‌شود که به هدایت آسمانی راه ندارد و این هدایت آسمانی اعم از آگاهی از اسرار غیب یا بهره‌مندی از وحی الهی است. کاربرد آن درباره انبیای الهی نیز در چارچوب همین معناست:

در داستان حضرت یوسف (ع)، برادران وی، فرزندان پیامبر خدا، در دو مورد پدرشان حضرت یعقوب (ع) را «ضال» می‌خوانند: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» و «تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ». ضلالت در هر دو مورد، به معنای انکار اطلاع یعقوب (ع) از اخبار و اسرار غیبی چون منتخب الهی بودن یوسف (ع) در بار اول و زنده بودن او بعد از گذشت چندین سال در بار دوم است. «ضال» بودن حضرت موسی (ع) در بیان خودش: «قَالَ فَعَلَّهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ» و پیامبر اکرم (ص) در بیان خداوند خطاب به او «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» نیز به زمان پیش از نبوت ایشان و بهره‌مند نبودنشان از وحی الهی اشاره دارد.

واژگان کلیدی: ضلالت، ضال، انبیاء، عصمت، نبوت.

## طرح مسأله

ماده «ضلّل» در استعمالات مختلف آن از حالت‌های مختلف اسمی و فعلی ۱۸۹ بار در ۱۶۸ آیه و ۵۵ سوره آمده است (جستجو بر اساس نرم‌افزار جامع التفاسیر). معنا کردن ضلالت به گمراهی و مانند آن که در قریب به اتفاق فرهنگ‌های قرآنی، ترجمه‌ها و تفاسیر قرآن اتفاق افتاده است، چه بسا درباره غالب موارد آن درست باشد؛ لکن در معدودی از آیات قرآن، براحتی نمی‌توان چنین معنایی از این واژه ارائه کرد و همین امر چالشی برای فرهنگ‌نویسان، مترجمان و مفسران بوده و هست.

آنجا که چنین چالشی رخ می‌نماید، آیاتی است که در آنها به برخی از انبیای الهی نسبت «ضلالت» داده شده است:

- در سوره مبارکه یوسف (ع)، دو بار برادران یوسف، پیامبر خدا حضرت یعقوب (ع) را گمراه می‌خوانند: ﴿إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾<sup>۱</sup> (یوسف: ۸/۱۲) و ﴿قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ﴾<sup>۲</sup> (یوسف: ۱۲/۹۵). انتساب ضلالت به پیامبر خدا آن هم از زبان کسانی که بعدها انبیای بنی‌اسرائیل از نسل ایشان برگزیده شدند، محل تأمل است.

- در داستان حضرت موسی (ع) در صحنه محاجّه وی با فرعون، زمانی که موسی (ع) فرعون را به ایمان به خدای یگانه و آزادسازی بنی‌اسرائیل فرامی‌خواند، فرعون در ضمن محاجّه با موسی (ع)، از جمله جریان کشتن آن قبطی را یادآور می‌شود: ﴿وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۳</sup> (الشعراء: ۱۹/۲۶) و موسی (ع) بلافاصله پاسخ می‌دهد که زمان انجام دادن آن کار گمراه بوده است: ﴿قَالَ فَعَلْتُهَا إِذْ وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ﴾<sup>۴</sup> (الشعراء: ۲۶/۲۰).

۱. «هنگامی که (برادران) گفتند: یوسف و برادرش [بنیامین] نزد پدر، از ما محبوب‌ترند؛ در حالی که ما گروه نیرومندی . مسلماً پدر ما در گمراه آشکاری است». ن گمراهی در ترجمه مکارم شیرازی، الهی ی، بهرام‌پور، پاینده، فولادوند و جمعی دیگر آمده است.

. «: به خدا تو در همان گمراه سابق هستی». نای گمراهی در ترجمه مکارم شیرازی، انصاریان، پاینده، فولادوند، فیض لاسلام، مجتوبی، مشکینی و برخی دیگر آمده است.

. «و سرانجام، آن کارت را ( بایست انجام ده ) انجام دادی (و يك نفر از ما را کشتی) و تو از ناسپاسانی».

. «: آن را هنگام مرتکب شدم که از گمراهان بودم». «ضال» ر ترجمه فولادوند، پاینده، شعرائی، طاهری، کاویان‌پور و بعضی دیگر، به گمراه معنا شده است.

- این نسبت درباره پیامبر اکرم اسلام (ص) نیز اتفاق افتاده است؛ آنجا که خداوند متعالی در سوره ضحی، ضمن برشمردن برخی موهبت‌های الهی اعطایی به ایشان، حضرتش را با اشاره به گذشته، ضال خوانده است: **وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ**<sup>۱</sup> (الضحی: ۷/۹۳). در عین حال در آیه دیگری، ذات مقدس پروردگار بر نفی ضلالت پیامبر (ص) سوگند یاد کرده است: **وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ**<sup>۲</sup> (النجم: ۵۳/۱-۲).

در ادامه این گفتار، چند و چون این مسأله که چرا در قرآن به برخی انبیاء الهی نسبت ضلالت داده شده است، پس از واکاوی معنای «ضلالت»، بتفکیک هر یک از آیات اشاره شده، از نظر می‌گذرد:

### ۱. معنای ضلالت

«ضَلَّ» بیشتر به مقابل و ضد هدایت و رشد و صلاح معنا شده است: «ضدّ الهدی والرشد» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ص ۳۹۰/ فیروزآبادی، بی‌تا، ج ۴، ص ۵/ زبیدی، ۱۴۱۱، ج ۱۵، ص ۴۲۰/ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۷، ص ۳۸). راغب مقصود از ضدّ هدایت را انحراف از راه مستقیم دانسته است (راغب، ۱۴۱۶، ص ۵۰۹). ابن فارس معتقد است که تنها معنای این ماده گم کردن، از بین رفتن و در غیر مسیر حق بودن است. دلیل این سخنش را نیز تعبیر «أضَلَّ المیّت» می‌داند که عرب‌ها آن را برای دفن کردن مرده به کار می‌برند و گویا که مرده گم شده و از بین رفته است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۳۵۶). این معنا مدّ نظر جوهری نیز هست (جوهری، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۱۷۴۸). صاحب «العین» گم شدن را به همان هدایت نشدن و راه نیافتن معنا کرده است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۹).

معانی دیگری چون مخفی و غایب شدن، هلاک شدن، نسیان (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱، صص ۳۹۱-۳۹۳)، مردن و تلف شدن (زبیدی، ۱۴۱۱، ج ۱۵، صص ۴۲۵-۴۲۶) نیز ذکر شده‌اند که به گفته صاحب «التحقیق»، بهتر است آنها را از لوازم معنای اصل بدانیم؛ به این معنی که اصل، فقدان هدایت و راه نیافتن به مقصود است و گم شدن یا گم کردن، مخفی و غایب شدن،

۱. «وگمراهت یافت پس رهنمایت کرد». ر ترجمه صفارزاده، ترجمه تفسیر پرتوی از قرآن (طالقانی)، ج ۱، ص ۱۰۰. ترجمه تفسیر روشن (مصطفوی)، ج ۱، ص ۱۰۰ و ترجمه تفسیر روض الجنان و روح الجنان (بوالفتوح رازی)، ج ۱، ص ۱۰۰. چنین معنایی از «ضال» ارائه شده است.

۲. «سوگند به اختر چون فرود آید [ ] یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده است».

در غیر مسیر حق بودن و حتّی مردن و تلف شدن از لوازم آن است؛ زیرا این امور بر اثر هدایت نشدن به مقصود، به وجود می‌آیند (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۷، ص ۳۸).

نتیجه آن که «ضلال» و «ضلالت» که هر دو مصدر «ضلل» اند (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۹) در لغت به معنای هدایت نشدن و گم شدن و راه نیافتن به مقصود است. در آیات قرآن نیز، در مقابل ضلالت، تعبیر هدایت آمده است: **أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ** (البقره: ۱۶/۲) و **كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ** (البقره: ۱۹۸/۲) و **لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ** (الأنعام: ۷۷/۶).

بر این اساس، معنا کردن «ضلالت» به گمراه بودن یا گمراه شدن که در بیشتر ترجمه‌های قرآن آمده است و پیش از این، در ترجمه آیات مورد بحث، ملاحظه شد نیز تا حدودی، متناسب با این اصل است که البته برخی مترجمان، ذیل آیات مورد بحث درباره انبیای الهی- بویژه آیه مذکور از سوره ضحی درباره پیامبر اکرم (ص) - آن را گمگشتگی و سرگشتگی معنا کرده‌اند تا ساحت قدسی ایشان را منزّه از گمراهی دانسته باشند (ر.ک. ترجمه آیتی، فولادوند، فیض الاسلام و مکارم شیرازی) که می‌تواند از لوازم معنای اصل باشد. البته، در این صورت، باز هم اشکال انتساب گمراهی به انبیاء وجود دارد.

## ۲. چگونگی انتساب ضلالت به انبیاء

پس از مشخص شدن معنای ضلالت، در این بخش، درباره چگونگی انتساب آن به سه تن از انبیای الهی: حضرت یعقوب (ع)، حضرت موسی (ع)، و پیغمبر خاتم حضرت محمد (ع) بحث می‌کنیم.

پیش از بحث مجزا درباره هر یک از آیات مورد نظر، برخی پاسخ‌های کلی ارائه شده چنین است:

راغب که ضلال و عدم هدایت را به عدول و انحراف از راه مستقیم معنا کرده است، با نظر به وجود چالش در برخی آیات قرآن، بحثش را اینگونه ادامه داده است که به هر انحراف از راه، «ضلال» گفته می‌شود - عمدی باشد یا سهوی و کم باشد یا زیاد - زیرا طی راه مستقیم بسیار دشوار است. سپس، سخنی از حکما آورده است که مصاب بودن از یک وجه است و ضال بودن از جوانب متعدّد (راغب، ۱۴۱۶، ص ۵۰۹). او در ادامه، با توجه به توسعه‌ای که در معنای ضلال داده است، نتیجه می‌گیرد که نسبت دادن ضلال به کسی که خطایی جزئی دارد

نیز جایز است، چنانکه در قرآن، هم به کفار و هم به انبیا نسبت داده شده است، هر چند میان این دو، فاصله زیادی هست (همان، ص ۵۱۰).

بعد از این بیان، راغب آیات مورد بحث را متذکر شده، ضلالت انبیای نامبرده را معنا می‌کند که در مواردی، متناسب با معانی ارائه شده اوست؛ اما در مواردی غیر از آن است: در مورد حضرت یعقوب (ع) ذکر می‌کند که «ضال» بودن او در بیان برادران در هر دو مورد به علاقه و اشتیاق و شیفتگی زیاد او به یوسف (ع) اشاره دارد که می‌توان آن را خطای سهوی کوچکی از یعقوب (ع) دانست. سخن حضرت موسی (ع) در «ضال» معرفی کردن خودش را تنبیه به این می‌داند که آن کار موسی (ع) در کشتن قبطی سهوی از جانب وی بوده است. لکن معنایی که از آیه سوره ضحی در «ضال» بودن پیامبر اکرم (ص) به دست می‌دهد چنین است: «غَيْرَ مُهْتَدٍ لِمَا سَبَقَ إِلَيْكَ مِنَ النَّبُوءَةِ» که نشان می‌دهد آن را به معنای فقدان هدایت و البته هدایت به نبوت می‌داند. این معنا ممکن است با آنچه درباره اصل معنای «ضلالت» گفته شد هماهنگ باشد، ولی با سخنان مذکور خود راغب مطابق نیست؛ چه، تصریح او در بیان معنای «ضلالت» چنین بود: «الْعُدُولُ عَنِ الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ» و «تَرْكُ الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ عَمْدًا كَانَ أَوْ سَهْوًا قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا» (راغب، ۱۴۱۶، صص ۵۰۹ و ۵۱۰). حداقل نیاز بود که توضیحی درباره ارتباط میان عدم هدایت به نبوت و انحراف از راه مستقیم و ترک آن، داده شود؛ چه، انحراف و ترک بار معنایی مثبتی ندارند؛ ولی عدم هدایت به نبوت اینگونه نیست.

قرآن‌پژوه و خادم قرآن معاصر، آقای قرشی در رأیی نزدیک به راغب، «ضلالت» را به «انحراف از حق» و «ضال» را به «منحرف از حق و گمراه» معنا کرده است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۱۹۲). وی در توجیه انتساب «ضلالت» به انبیای الهی، ابتدا چنین می‌گوید: «باید دانست که مراد از ضلال پیوسته انحراف دینی و عملی یعنی کفر و معصیت نیست؛ بلکه ضلال اعم از این دو معناست» (همان، ج ۴، ص ۱۹۴) که ظاهراً معنای اعم مورد نظر ایشان مطلق انحراف است. سپس به جریان برادران یوسف (ع) اشاره می‌کند که در دو مورد، حضرت یعقوب (ع) را در ضلال خواندند و مقصود برادران را مبالغه یعقوب (ع) در محبت به یوسف (ع) و بنیامین می‌داند. آیه نخست را چنین توضیح می‌دهد: «منظورشان این بود که کثرت علاقه پدرمان نسبت به یوسف و برادرش با آنکه ما گروهی قوی و کارکن هستیم انحراف و مبالغه است» و آیه دوم را چنین معنا می‌کند: «یعنی سوگند به خدا تو در مبالغه و انحراف دیرین خود هستی» (همان، صص ۱۹۴-۱۹۵).

پیداست که در این توجیه ارتباط میان مبالغه در محبت با «ضلال» روشن نشده است؛ مگر آن که گفته شود این کار یعقوب (ع) انحراف ایشان از حق بوده است که استظهار پیش گفته از معنای عامّ مورد نظر ایشان و عبارت «انحراف و مبالغه» در دو نقل پیشین، آن را تأیید می‌کند و در این صورت، اشکال همچنان باقی و اوّل بحث است که: چگونه ممکن است پیغمبر خدا از مسیر حق منحرف شده باشد؟

این پژوهنده ضال بودن رسول خدا (ص) را نیز به منحرف بودن از نبوت، معنا و آیه را اینگونه ترجمه کرده است: «یعنی تو پیامبر نبودی و از پیامبری کنار بودی. خدا تو را هدایت کرد و رسالت داد» (همان، ج ۴، ص ۱۹۵) که تا حدودی، همان معنای مورد نظر راغب است؛ هر چند می‌توان گفت که تعبیر کنار بودن از پیامبری در بیان ایشان روشن می‌سازد که مقصودشان از انحراف از نبوت، پیغمبر نبودن است و چنانکه خواهد آمد، این، معنایی صحیح است.

مؤلف «التحقیق» که «ضلال» را به فقدان هدایت به مقصود معنا کرده است، متذکر می‌شود که این اعم است از این که مقصود، به حق باشد یا باطل؛ چون مقصود هر کس بر اساس نظر خود اوست. آنگاه، برای هر یک، جداگانه، مثال می‌زند: ضلالت حقیقی و به حق؛ مانند ضلالت عاصیان از خدا و رسول او: **وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا** (الأحزاب: ۳۶/۳۳) و ضلالت به باطل؛ مانند برادران یوسف (ع) که در دو مورد، یعقوب را ضالّ نامیدند (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۷، ص ۳۸).

در واقع، ایشان ضالّ بودن یعقوب (ع) را در گمان باطل برادران و امری غیر واقعی می‌داند که نیاز به پاسخ‌گویی و تبیین چرایی آن نیست. اما به نظر می‌رسد که مسأله به این سادگی نباشد؛ چه، در این صورت، دیگران نیز متفطن آن می‌شدند و به بحث‌های فراوانی که در ادامه از مفسران ملاحظه خواهد شد نیازی نبود و حال آن که صدور چنین سخنی از پیغمبرزادگان، عده‌ای را بر آن داشته است که در این باب، قلم‌فرسایی کنند. ضرورت بحث در این باره زمانی بیشتر می‌شود که بدانیم این خلاف دأب قرآن کریم است که مطلبی باطل را طرح کند و بعد بدون پاسخ از کنار آن بگذرد.

آقای مصطفوی علی‌رغم عادتشان که در بیشتر و حتی غالب موارد، زمانی که اصل واحد را برای یک ماده ذکر می‌کند، آن را در تمام مستعمل‌فیه‌های قرآنی آن که ممکن است وجود اصل واحد در آن محل تأمل باشد، پیگیری کرده، توضیح می‌دهد، در این مورد، هیچ اشاره‌ای به

آیات دیگر مورد بحث ندارد و از کنار آنها گذشته است؛ حال آن که در دو مورد دیگر که موسی (ع) خودش را ضال نامیده یا خود خداوند پیامبر خاتمش را ضال خطاب کرده است، دیگر نمی‌توان گفت که از مقوله ضلالت غیر واقعی و مانند سخن برادران درباره یعقوب (ع) است.

### ۳. بررسی آیات مشعر به ضلالت انبیاء

چنان که ابتدای بحث اشاره شد، در چهار آیه قرآن به سه تن از انبیاء الهی نسبت «ضال» داده شده است که بحث درباره آنها به قرار ذیل است:

۳-۱. آیه اول: **إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ آبَاءَنَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** (یوسف: ۸/۱۲)؛

۳-۲. آیه دوم: **قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ** (یوسف: ۹۵/۱۲).

**طرح شبهه:** فخر رازی سخن برادران در نسبت ضلالت به یعقوب (ع) را از دو جهت مورد سؤال قرار داده است:

۱. اولاد یعقوب (ع) چنانچه به رسالت پدرشان ایمان داشتند، چگونه اینطور به او اعتراض کردند و راه و روشش را مردود دانستند؟! و اگر نبوت پدرشان را قبول نداشتند، این سخن موجب کفر ایشان است.

۲. این سخن برادران، مبالغه در ذم و طعن است و هر کس پیغمبری را اینگونه مذمت کند، کافر است - بویژه آن که گوینده چنین سخنی فرزند انسان باشد؛ چه، حق پدری تعظیم بیشتر را واجب می‌کند (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۸، صص ۴۲۳-۴۲۴).

اصل این شبهه مورد توجه مفسران دیگر نیز بوده است که یا به آن تصریح کرده‌اند که مقصود برادران، گمراهی در دین نبود، چه، صدور چنین سخنی از آنان موجب کفرشان بود (مانند: شیخ طوسی، ۱۴۰۹، ج ۶، ص ۱۰۱/ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۲۴/ قرطبی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۱۳۱) یا بدون اشاره به این مسأله، درصدد توجیه این سخن اولاد یعقوب (ع) برآمده و آن را به گونه‌ای معنا کرده‌اند که مستلزم طعن برادران نباشد (مانند: زمخشری، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۴۶/ ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۵، ص ۱۹۹/ زحیلی، ۱۴۱۸، ج ۱۲، ص ۲۱۳/ صادقی، ۱۳۶۵، ج ۱۵، ص ۳۲/ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۳۲۲).

**پاسخ شبهه:** ایمان برادران به خدا و اذعانشان به نبوت یعقوب (ع)، به فرموده علامه طباطبایی (ره)، از خود آیات سوره یوسف (ع) فهمیده می‌شود؛ مانند سوگند خوردنشان به خدا، در پایان داستان که یوسف (ع) برگزیده خداست: **قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا** (یوسف: ۹۱ / ۱۲) یا این که از پدرشان تقاضا می‌کنند که برای آنها از درگاه الهی استغفار کند: **قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا** (یوسف: ۹۷ / ۱۲) (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۱۸۹). این مهم مورد توجه دیگران نیز بوده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۳۲۲). در این میان، برخی اشاره کرده‌اند که بیشتر مفسران، برادران یوسف (ع) را در زمره انبیاء الهی می‌دانند: «وَ أَكْثَرُ الْمُفَسِّرِينَ عَىٰ أَنْ إِخْوَةَ يُوسُفَ كَانُوا أَنْبِيَاءَ» (طوسی، ۱۴۰۹، ج ۶، ص ۱۰۱ / کاشانی، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۳۴۳) و حتی مقصود از «اسباط» در قرآن را که انبیای خدا بودند و در همه جا بعد از یعقوب (ع) از آنان یاد شده است،<sup>۱</sup> همین برادران می‌دانند (ابن عاشور، ۱۹۹۷، ج ۱۲، ص ۲۴) که در این صورت، ضرورت بیان و تبیین مراد برادران بیشتر می‌شود.

فخر رازی ضمن اشاره به ایمان برادران، سؤال اول را اینگونه پاسخ می‌دهد که برادران با وجود اعتقاد به نبوت یعقوب (ع)، چه بسا این احتمال را نیز می‌دادند که انبیای الهی کارهایی را به صرف اجتهاد شخصی‌شان انجام می‌دهند و آنگاه، به نظر برادران اینگونه رسیده بود که پدر در این کار و اجتهادش دچار اشتباه شده است.

در واقع، فخر رازی در این جا دو اجتهاد را مطرح می‌کند: یکی اجتهاد برادران مبنی بر این که طبق ادله ما، پدر باید ما را بیشتر دوست داشته باشد؛ زیرا یوسف و بنیامین کوچکند و عقل و درایتشان کامل نیست. علاوه بر این، ما در سن، عقل، منفعت‌رسانی، کفایت، کثرت خدمات و انجام دادن کارهای ضروری خانه و خانواده، بر آن دو مقدمیم. اجتهاد دیگر، اجتهاد یعقوب (ع) بود به این که چون دوست داشتن در وسع و توان انسان و اختیاری او نیست، پس تکلیفی از جانب خدا بر من نیست. فخر رازی بعد از توضیح درباره چرایی محبت بیشتر یعقوب (ع) به یوسف و بنیامین نتیجه می‌گیرد که به جهت طبیعی بودن اختلاف مجتهدان، هیچ دلیلی نیست که دو طرف، متعرض دین و عرض دیگری شود (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۸، ص ۴۲۳).

۱. «الاسباط» در چهار آیه آمده است: سوره بقره، آیات و / سوره آل عمران، آیه و سوره نساء، آیه.

در سوره نساء وحی خدا به ایشان آمده است: **إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا**.



این سخنان فخر رازی مورد پسند آلوسی بغدادی نیز واقع شده است که در تحلیل خود، با عباراتی شبیه به تعبیرات فخر رازی و البته، بدون اشاره به نام وی، مصیب یا مخطئ بودن مجتهد را ولو اینکه پیغمبر باشد، بهترین راه حلّ شبهه مطرح درباره فرزندان یعقوب (ع) می‌داند (آلوسی، بی تا، ج ۶، ص ۳۸۳).

صاحب «مفاتیح الغیب»، با این جمع‌بندی به جواب سؤال دوم و اصل بحث می‌رسد و آن توجیه معنای «ضلالت» است به این که مراد برادران از ضلالت یعقوب (ع)، رعایت نکردن مصلحت‌های دنیوی بود؛ نه دوری او از راه حق و صواب و گمراهی وی.

عبارات دیگر مفسران در تبیین معنای «ضلالت» و مقصود برادران یوسف (ع) از ضلالت یعقوب (ع) نزدیک به همین معناست، چون: انحراف از راه صحیح تعامل با فرزندان (زمخشری، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۴۶) بیراهه رفتن در تدبیر صحیح امور زندگی (قرطبی، بی تا، ج ۱۰، ص ۱۳۱) خروج از راه برقراری مساوات و عدالت میان فرزندان (حقی بروسوی، بی تا، ج ۴، ص ۲۱۸) خطا و اشتباه در تدبیر معیشت زندگی (ابن عاشورا، ۱۹۹۷، ج ۱۲، ص ۲۴) گمراهی از راه و روش زندگی خانوادگی و اجتماعی (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵، ج ۱۵، ص ۳۲) گمراهی در طرز معاشرت (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۳۲۲) کج سلیقگی و فساد روش (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۸۹) بیراهه رفتن در توزیع محبت و پرورش فرزند (جوادی آملی).<sup>۱</sup>

آیه دوم (آیه ۹۵) نیز بعد از آن بیان شد که یعقوب (ع) از شنیدن بوی یوسف (ع) و زنده بودن او خیر داد: **وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ** (یوسف: ۹۴ / ۱۲)، همین امر مفسرانی را بر آن داشته است که مقصود از «ضلالت» یعقوب (ع) را گمراهی، خطا و اشتباه او از راه صواب در مسائل مربوط به یوسف (ع) یا خصوص زنده پنداشتن او بدانند (طوسی، ۱۴۰۹، ج ۶، ص ۱۹۳ / ابن عاشور، ۱۹۹۷، ج ۱۲، ص ۱۱۶ / مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۶۹)، هر چند با توجه به واژه «القدیم»، برخی آن را به همان اشتباه پیشین او در محبت افراطی به یوسف (ع) دانسته‌اند که باعث شده اکنون بعد از گذشت سالیان متمادی از غیبت یوسف (ع)، گمان زنده بودن او داشته باشد (زمخشری، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۵۰۴ /

۱. ات ایشان در تفسیر سوره مبارک (ع) تنها به صورت صوتی در سایت ایشان موجود است: <http://www.portal.esra.ir>. تاریخ مراجعه به سایت: / / .

قرطبی، بی تا، ج ۱۰، ص ۲۶۱ / حقی بروسوی، بی تا، ج ۴، ص ۳۱۷ / آلوسی، بی تا، ج ۷، ص ۵۱ / سیّد قطب، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۲۰۲۸ / خطیب، بی تا، ج ۷، ص ۴۶ / طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۲۴۴ / زحیلی، ۱۴۱۸، ج ۱۳، ص ۶۴.

**نقد و نظر:** معنا کردن «ضلال» به خطا و اشتباه و گمراهی در راه و روش محبت، تعامل با فرزندان و اداره امور زندگی و مانند آن که وجه مشترک تعبیر پیش گفته از مفسران است، گذشته از آن که مستند قرآنی ندارد، از این نظر که دیگر استعمال‌های قرآنی واژه «ضلال» و حداقل استعمال آن درباره برخی انبیای الهی یا سیاق همین آیات مورد بحث آن را تأیید کند، از جهاتی، ضعف دارد و محل اشکال است:

برجسته‌ترین اشکال این سخن آن است که ادامه آیات سوره و مجموع جریان داستان یوسف (ع) آن را تأیید نمی‌کند؛ چه، بر فرض صحت این سخن که اعتراض برادران با تعبیر **إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ** متوجه رفتار تبعیض‌آمیز یعقوب (ع) میان آنان و یوسف و بنیامین بود، آنچه در سوره آمده است تنها سوء نیت و رفتار سوء برادران با یوسف (ع) است. در صورتی که یک سوی اعتراض برادران، محبت به بنیامین بود، چنانکه تعبیر **لِيُؤْسَفُ وَأُخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا** گویای آن است و نه در آیات سوره و نه در نقل‌های مرتبط با آنان سخنی از تعرض برادران به بنیامین دیده می‌شود. البته، این سخن به معنای نفی اعتراض برادران نیست؛ چه، سخن پیش گفته برادران بدان تصریح دارد؛ بلکه مقصود، نفی ارتباط میان محبوبیت بیشتر یوسف و بنیامین نزد یعقوب (ع) در نگاه برادران با در ضلال دانستن یعقوب (ع) است. به تعبیر دقیق‌تر، تعلیل بودن عبارت **إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ** برای صدر آیه محل تأمل است.

دلیل دیگر ردّ دیدگاه مشهور، اعتراف برادران در پایان داستان است که بعد از شناختن یوسف (ع) ضمن اعتراف به خطاکار بودنشان، به خدا سوگند می‌خورند که خداوند یوسف (ع) را بر آنها برگزیده است: **قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَيْنَا اللَّهَ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ** (یوسف: ۱۲/۹۱). این اعتراف برادران به برگزیده خدا بودن یوسف (ع) در پایان وقایع نشان می‌دهد که اشکال آنها از ابتدا هم همین بوده است و نه تبعیض یعقوب (ع) میان فرزندان؛ در حالی که طبق دیدگاه مشهور، مناسب این بود که آنها در این سخنان پایانی صحت دیدگاه پدرشان را در ترجیح یوسف (ع) بر آنان خاطر نشان سازند و بر صحت آن اعتراف کنند.

سومین دلیل در ردّ نظر پیش گفته سازگار نبودن آن با سیاق خود دو آیه مورد بحث است که در تبیین نظر مختار ملاحظه خواهد شد.

آیه نخست در ابتدای سوره و آغاز داستان یوسف (ع) آمده است که بعد از گزارش خواب یوسف (ع) بر پدر که در خواب دیدم که یازده ستاره و ماه و خورشید برایم سجده می‌کنند:

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (یوسف: ۱۲/۴)، یعقوب (ع) پس از برحذر داشتن یوسف (ع) از بازگو کردن این رؤیا برای برادران به خاطر کیدی که ممکن است متوجه او سازند: قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلٰ

إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (یوسف: ۱۲/۵) آن را اینگونه تعبیر می‌کند که اینگونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند و از تعبیر خواب‌ها به تو می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام و کامل می‌کند، همان‌گونه که پیش از این، بر پدرانت، ابراهیم و اسحاق، تمام کرد. بی‌یقین، پروردگار تو دانا و حکیم است: وَكَذٰلِكَ يَجْتَبِيْكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَوَلٰى الْاَحَادِيْثِ وَيُنۢمِيْهِ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلٰٓءِ آلِ يَعۢقُوبَ كَمَا اَتَمَّهَا عَلٰٓءِ اَبۢوَيْكَ مِنْ قَبۢلُ اِبۢرٰهِيْمَ وَاِسۢحٰقَ اِنَّ رَبَّكَ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ (یوسف: ۱۲/۶). آنگاه، پس از یک جمله معترضه هدایتی که در داستان یوسف (ع) و برادرانش نشانه‌های برای سؤال‌کنندگان است: لَقَدْ كَانَ فِيْ يُوسُفَ وَاِخۢوَتِهِ اٰیٰتٍ لِّلۡسٰٓئِلِيْنَ (یوسف: ۱۲/۷) آیه محل بحث آمده است.

با توجه به اینکه پیش از آیه هشتم، خبر غیبی حضرت یعقوب (ع) از خواب یوسف (ع) مبنی بر برگزیده شدن او از سوی خداوند سبحان و اعطای یکسری موهبت‌های الهی خاص به وی آمده است، به نظر می‌رسد که می‌بایست تمام جریان‌هایی را که پس از این آمده در رابطه با همین موضوع تفسیر کرد؛ یعنی کید و مکر برادران در حق یوسف (ع) در ادامه آیات که یعقوب (ع) نیز پیش از این ضمن هشدار به یوسف (ع) از آن یاد کرده بود: فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا با همین خواب و تعبیر آن مرتبط است و نمی‌توان گفت که تمام قضایی که پس از این برادران برای یوسف (ع) به وجود آوردند، تنها بدین علت بود، که می‌دیدند یعقوب (ع) به او بیشتر محبت می‌کند.

سخن برادران در ضال خواندن پدرشان را نیز می‌بایست در راستای همین حسن مطلع سوره دانست. در واقع، پس از خبر غیبی یعقوب (ع)، برادران، آن را انکار کردند و ناشی از محبت زیاد او به یوسف (ع) و بنیامین دانستند، از این‌رو، به زعم خویش، تصمیم گرفتند با دور

ساختن یوسف (ع) از یعقوب (ع)، زمینه چنین مسائلی را از بین ببرند و البته، در این کارشان، اثبات ناصواب بودن سخن پدر را در برگزیده الهی بودن یوسف (ع) نیز در نظر داشتند که در پایان، چنانکه پیشتر اشاره شد، ضمن خطارکار دانستن خود در تحلیلی که از سخن یعقوب (ع) داشتند، به برگزیده خدا بودن یوسف (ع) اعتراف کردند: **قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ آتٰرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَاِنْ كُنَّا لَخٰطِئِيْنَ** (یوسف: ۹۱/۱۲).

قضای الهی درباره یوسف (ع) که یعقوب (ع) به علم الهی از آن خبر داد و مخالفت و مبارزه برادران با آن در بیانی که علامه طباطبایی (ره) از غرض سوره دارند، بخوبی نمایان است. به فرموده حضرت علامه، غرض سوره یوسف (ع) بیان چگونگی ولایت خداوند در حق بنده‌ای است که خالصانه او را عبادت می‌کند و به غیر او توجه ندارد. اینکه چگونه خداوند چنین بنده‌ای را تربیت می‌کند و علی‌رغم آن که همه اسباب ظاهری دست به دست هم داده‌اند تا او را سرکوب کند، در درجات قرب، بالا می‌برد و با وجود اینکه حوادث می‌خواهند او را خوار سازند، خداوند بزرگش می‌کند و هر چند نوائب و ناملايمات روزگار او را به سوی ذلت می‌کشاند و قدر و منزلتش را منحنط می‌سازد، خداوند عزیزش می‌گرداند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۷۳). حتی سوره این مطلب را ثابت می‌کند که چگونه خداوند همان اسباب را که بدخواهان می‌خواستند با آن یوسف (ع) را به زمین بزنند، وسیله رفعت او قرار داد؛ به گونه‌ای که چه بسا بتوان گفت که اگر برادران، یوسف (ع) را به چاه نمی‌انداختند و زلیخا آنگونه او را به زندان نمی‌انداخت، یوسف (ع) چنان جایگاهی نمی‌یافت.

نتیجه آنکه سخن برادران که گفتند: **اِنَّ اٰبَاَنَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ** به معنای نفی اخبار غیب حضرت یعقوب (ع) درباره یوسف (ع) و انکار ارتباط پدر با غیب است. با توجه به معنای لغوی «ضلال» و از آن جا که اخبار از غیب تنها در صورت راه داشتن به غیب و البته به اذن خدا ممکن است، **اِنَّ اٰبَاَنَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ** یعنی پدر ما به غیب راه ندارد.

آیه دوّم و آیات هم‌سیاق آن بهترین مؤید این معناست؛ چه، در آنجا نیز یکبار دیگر یعقوب (ع) خبری غیبی می‌دهد و آن شنیدن بوی یوسف (ع) در کنعان، بلافاصله پس از خروج برادران از مصر همراه پیراهن یوسف (ع) است: **وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ اِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ** (یوسف: ۹۴/۱۲) که البته خود یعقوب (ع) به برادرانی که نزد او بودند، تذکر می‌دهد که او را به کم خردی ناشی از پیری و سالخورده‌گی متهم نسازند: **لَوْلَا اَنْ تُفَنِّدُوْنَا** (یوسف: ۹۴/۱۲).

۹۴ / ۱۲). این بار نیز برادران همان مطلب و نظر پیشینشان را مورد تأکید قرار می‌دهند که پدر، به خدا سوگند، تو راهی به غیب نداری همان‌طور که پیش از این بود و این خبر غیبی تو صحیح نیست: **قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ** (یوسف: ۹۵ / ۱۲).

آیه بعدی این احتمال را بیشتر تقویت می‌کند، زیرا پس از آوردن پیراهن یوسف (ع) و بیناشدن یعقوب (ع) به برکت آن، یعقوب (ع) جواب سخن برادران را می‌دهد که آیا نگفتم که من از جانب خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید: **فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَدَا وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ** (یوسف: ۹۶ / ۱۲). برادران نیز همانند اعترافشان به خطاکاری خود در تحلیلشان درباره یوسف (ع)، همین مطلب را نسبت به پدر نیز خاطرنشان می‌سازند و به خطایشان اعتراف کرده از او می‌خواهند که برایشان استغفار کند: **قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ** (یوسف: ۹۷ / ۱۲).

تأکید خداوند بر معلّم بودن جناب یعقوب (ع) که فرمود: **وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ** (یوسف: ۶۸ / ۱۲) مؤید دیگر علم ایشان به غیب است که مورد انکار برادران بود.

### ۳-۳. **قَالَ فَعَلَّهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ** (الشعراء: ۲۶ / ۲۰).

**طرح شبهه:** این آیه سخن حضرت موسی (ع) در جواب فرعون است هنگام اشاره فرعون به کشته شدن یک نفر از قبطیان پس از ضربه موسی (ع) به او در جریان درگیری قبطی با یکی از بنی اسرائیل.<sup>۱</sup> سخن فرعون این بود که آن کارت را انجام دادی و تو از ناسپاسانی: **وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكِ الْبِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ** (الشعراء: ۱۹ / ۲۶). درباره معنا و مراد از «ضالین» در این سخن موسی (ع)، میان مفسران گفتگوست؛ زیرا به تعبیر برخی، از یک سو، می‌دانیم که سابقه سوء برای پیامبر، حتی قبل از رسیدن به مقام نبوت، قابل قبول نیست؛ چه، موقعیت او را در

این ماجرا در آیه پانزده سوره قصص آمده است: **وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَدَا حِينَ غَفَلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ**: «او به هنگام که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد. ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغولند از پیروان او بود (و از بنی اسرائیل)، و دیگری از دشمنانش، آن که از پیروان او بود در برابر دشمنش از وی ی کمک نمود. مشت محکم بر سینه او زد و کار او را ساخت (و بر زمین افتاد و مرد). این (نزاع شما) از عمل شیطان بود، که او دشمن و گمراه‌کننده آشکاری است.»

افکار عمومی متزلزل می‌کند و هدف بعثت، ناقص و ناتمام می‌ماند. به همین دلیل، دامنه عصمت انبیاء قبل از نبوت را نیز شامل می‌شود. و از سوی دیگر، باید این سخن پاسخی باشد که فرعون نتواند در برابر آن، سخنی بگوید (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۲۰۴).

**پاسخ شبهه:** مفسران بیشتر «ضال» در این آیه را به «جاهل» معنا کرده‌اند و یا هیچ توضیحی درباره چرایی آن نداده‌اند (زمخشری، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۳۰۶؛ سیّد قطب، ۱۴۱۲، ج ۵، ص ۲۵۹) یا مقصود از جهل را بی‌اطلاعی و بی‌توجهی موسی (ع) به عاقبت کارش دانسته‌اند: این که زدن آن قبطی به قتل او منجر خواهد شد (قاسمی، ۱۴۱۸، ج ۷، ص ۴۵۱)؛ زیرا هدف موسی (ع) از زدن قبطی، تأدیب او بود نه کشتنش (طوسی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۱۲ / فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۴، ص ۴۹۶ / آلوسی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۶۹ / زحیلی، ۱۴۱۸، ج ۱۹، ص ۱۳۲) - مثل کسی که تیری به سمت پرنده‌ای می‌اندازد و باشتباه، به یک انسان برخورد می‌کند (حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۶، ص ۲۶۸).

عَلَمَه طباطبایی (ره) همین معنای جهل را به گونه دیگری تبیین کرده است: جهل نسبت به تشخیص خوب و بد و مصلحت در انجام دادن کار به تعلیم الهی و این که در زمان آن درگیری، حق چه بود و چه باید می‌کردم تا به آن عاقبت و آن همه رنج و زحمت نینجامد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۲۶۲). برخی نیز متعلق جهل را وحی و نبوت دانسته‌اند، به این معنا که تا پیش از آمدن وحی درباره تحریم قتل آن قبطی بر من، نسبت به آن (وحی) جاهل بودم (طبری، ۱۴۱۵، ج ۱۹، ص ۴۲ / قرطبی، بی‌تا، ج ۱۴، ص ۹۶ / شنیطی، بی‌تا، ج ۶، ص ۴۰۹).

تفسیر دیگری نیز ارائه شده است که به نظر نگارنده، مناسب‌ترین سخن با توجه به مقام و عظمت کیان موسی (ع) است و آن اینکه سخن موسی (ع) را بر «توریه» حمل کنیم؛ یعنی حضرت موسی (ع) سخنی گفته که ظاهرش این بوده است که من در آن زمان راه حق را پیدا نکرده بودم؛ ولی در باطن مقصود دیگری داشته و آن، اینکه من نمی‌دانستم که این کار مایه این همه دردسر می‌شود و گرنه اصل کار، حق بود و مطابق قانون عدالت (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۲۰۴).

**نقد و نظر:** معنای «ضلالت» به «جهل» چنانکه در بحث لغوی آغاز نوشتار ملاحظه می‌شود، هیچ مستند لغوی ندارد و کسی چنین معنایی برای ماده «ضلل» ذکر نکرده است. البته، شاید بتوان گفت که با دقت در بیشتر تعابیر پیش‌گفته، بنوعی، می‌توان رابطه‌ای با اصل معنای ماده «ضلل» - هدایت نشدن و راه نیافتن به مقصود - برقرار کرد، چون جهل موسی (ع) با همه

وجوه مورد نظر، موجب هدایت نشدن و راه نیافتن وی به هدف مورد نظر گردید؛ اما تکلف چنین سخنی که لازم غیر بین معنا را به جای معنای اصلی بدانیم کاملاً، مشهود است. شاهد قرآنی نیز برای این معنا ذکر نشده است که در آیه‌ای دیگر، بویژه آنجا که به پیغمبر خدا نسبت داده می‌شود، در چنین معنایی به کار رفته باشد.

برای رسیدن به معنای «ضالین» و مراد حضرت موسی (ع) از این سخن، پیش و بیش از هر چیز، باید به سیاق آیات و بویژه، مراد فرعون از اشکال قتل به موسی (ع) توجه کرد؛ یعنی باید دید که آیا قصد فرعون دریافت جواب و توجیه موسی (ع) بود درباره قتل که در ظاهر بر عهده داشت یا از طرح این اشکال، هدف دیگری داشت. در صورتی که احتمال اول را در نظر داشته باشیم که گویا صاحبان اقوال گذشته چنین پنداشته‌اند، چه بسا پاسخی مناسب‌تر از بیانات قبل نداشته باشیم؛ لکن مسأله اینگونه نیست.

علامه طباطبایی (ره) متفطن این مطلب بوده است. ایشان با نگاه متدبرانه به سیاق آیات، توجه داده است که تطبیق اشکال‌های فرعون و پاسخ‌های حضرت موسی (ع) نشان می‌دهد که در تحلیل موسی (ع) اشکالات فرعون متوجه ادعای رسالت او بود: «والتَّطْبِيقُ بَيْنَ جَوَابِهِ وَ اعْتِرَاضَ بِهِ فِرْعَوْنُ يُعْطَى أَنَّهُ حَلَّ كَلَامَ فِرْعَوْنَ إِذْ الْفَدْحُ فِي دَعْوَاهُ الرَّسَالَةَ» (ج ۱۵، ص ۲۶۲). اعتراض فرعون در دو آیه پیشین اینگونه آمده است: **قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَمْتٌ مِنَ الْكَاْفِرِينَ** (الشعراء: ۲۶ / ۱۹-۱۸) که به فرموده علامه طباطبایی (ره)، خلاصه اعتراض فرعون در این دو آیه، این است که تو همان کسی هستی که ما در کودکی و خردسالی‌ات تو را تربیت کردیم و سال‌هایی چند از عمرت را نزد ما به سر بردی و با کشتن مردی از دودمان من کفران نعمت من کردی؛ آن وقت چگونه ادعای رسالت می‌کنی؟ در واقع، سخن فرعون به این بود که چگونه ممکن است کسی که در خانه خود ما تربیت یافته و ما از همه چیز او حتی آن جریان قتل باخبریم، اکنون، ادعای پیغمبری خدا داشته باشد.

بدیهی است که وقتی موسی (ع) به چنین تحلیلی رسیده است، پاسخ او را نیز با توجه به این تحلیل و ردّ مطلوب فرعون باید تفسیر کرد. نیز باید توجه داشت که در صورت قبول احتمال‌های گذشته، خطا بودن قتل یا بی‌اطلاع بودن موسی (ع) از عاقبت زدن قبطی برای ما و مفسرانی که درصدد دفاع از عصمت انبیائیم قابل قبول است؛ لکن نمی‌توانست مورد پذیرش فرعون واقع شود؛ بنابراین، در صورتی که مقصود فرعون را اثبات قاتل بودن موسی (ع) بدانیم،

جهل موسی (ع) با همه توجیه‌های پیشین راجع به متعلّق آن نمی‌توانست پاسخ آن باشد. توریه دانستن سخن موسی (ع) نیز وجیه نمی‌نماید؛ زیرا در هر صورت، ظاهر سخن او به معنای پذیرش تهمت قتل است، هر چند موسی (ع) در باطن، چیز دیگری را اراده کرده باشد.

حضرت موسی بعد از سخن مورد بحثش که فرمود: **قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ** (الشعراء: ۲۶ / ۲۰) به فرارش از ترس فرعونیان و مبعوث شدنش به رسالت اشاره کرده است: **فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ** (الشعراء: ۲۶ / ۲۱). این تزییل و مقابله آن با تحلیل پیش‌گفته حضرت موسی (ع) بخوبی، نشان می‌دهد که مقصود حضرت (ع) در این سخنانش دفع شبهه پیغمبر بودنش است؛ یعنی موسی (ع) درصدد توجیه آن جریان به ظاهر قتل نبود، چنانکه مقصود فرعون هم دانستن پاسخ موسی (ع) نبود تا توجیّهات گذشته درباره معنای «ضالین» گفته شود؛ بلکه جمله **فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ** به این معناست آن کار مربوط به زمانی است که من پیغمبر نبودم؛ از این رو، آن کار دخلی در رسالت من ندارد.<sup>۱</sup>

دلیل قرآنی تأیید این سخن، مقابله ضلالت با رسالت در داستان حضرت نوح (ع) در قرآن است که وقتی قوم نوح او را در ضلال معرفی می‌کنند: **قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنِّي لَأَنذَرْتُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ** (الأعراف: ۷ / ۶۰) پاسخ نوح (ع) این است که من در ضلالت نیستم؛ بلکه پیغمبر خدایم: **قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ** (الأعراف: ۷ / ۶۱).

دلیل دیگر مقابله ضلالت با هدایت در استعمال قرآن است، چنانکه در لغت هم همین گونه بود و بارزترین مصداق هدایت، همان هدایت به وحی الهی و با آن است. در بحث از آیه پایانی، درباره آن، بیشتر خواهیم گفت.

۱. اشاره شد که حضرت موسی (ع) در این جا درصدد انکار قاتل بودن خویش نیست؛ بلکه تنها می‌خواهد بگوید که من پیغمبر خدایم و این اشکال ی بر این ادعا وارد نمی‌سازد، از این رو نباید تصوّر کرد که این پاسخ برای دفاع از تهمت قاتل بودن کفایت نمی‌کند. ناگفته نماند که ظاهر آیات قرآن نشان می‌دهد که این مسأله در ابتدا نیز برای خود حضرت موسی (ع) قتل جلوه کرده بود، چنانکه هنگام گفتگو با خداوند سبحان در وادی طور خودش از آن به قتل تعبیر می‌کند: **قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ** (ا / : / )؛ حال آنکه حقیقت امر این نبود و البتّه این مسأله در زمان همراهی موسی (ع) ا خضر به تعلیم الهی برای موسی (ع) نیز روشن .



یادکردنی است که علامه طباطبایی (ره) در بحث از آیه سوره ضحی، این سخن موسی (ع) را همین گونه معنا کرده است: «وَمِنْ هَذَا الْبَابِ قَوْلُ مُوسَى (ع) عَىٰ مَا حَكَ اللَّهُ عَنْهُ: فَعَلَّتْهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ أَيْ لَمْ أَهْتَدِ بِهَدَى الرَّسَالَةِ بَعْدُ» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۳۱۱)، هر چند سخن ایشان ذیل همین آیه، تصریح در این معنا نیست و دست کم، جناب علامه معنای عام‌تری را افاده کرده‌اند.

### ۳-۴. وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (الضحی: ۹۳/۷).

**طرح شبهه:** در این آیه و آیات هم‌سیاق آن، خداوند سبحان شماری از نعمت‌هایی را که به پیامبر اکرم (ص) داده است برای ایشان بازگو می‌کند؛ نعمت‌های چون پناه دادن بعد از یتیمی: **الْمَ يَجِدُكَ يَتِيمًا فَآوَى** (الضحی: ۹۳/۶) و توانگری بعد از تهیدستی **وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى** (الضحی: ۹۳/۸). در هیچ یک از تفاسیر فریقین، «ضلالت» در این آیه، به پیروی از باطل معنا نشده است، چنانکه عصمت پیامبران پیش از نبوتشان مورد قبول مفسران فریقین است (زمخشری، ۱۳۸۵، ج ۴، ۷۶۸ / مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۲۰۴) و حتی مورد اجماع و اتفاق دانسته شده است (ابن عاشور، ۱۹۹۷، ج ۳۰، ص ۳۵۳). حتی کسانی چون فخر رازی اشعری که بر اساس دیدگاه هم‌مسلكانش، کفر قبل از نبوت را عقلاً، جایز می‌داند خاطرنشان می‌سازد که آیات قرآن تأکید دارند که چنین چیزی درباره پیامبر اکرم (ص) واقع نشده است: «وَ عِنْدَ أَصْحَابِ هَذَا غَيْرُ مُمْتَنِعٍ عَقْلًا لِأَنَّهُ جَائِزٌ فِي الْعُقُولِ أَنْ يَكُونَ الشَّخْصُ كَافِرًا فَيَرْزُقَهُ اللَّهُ الْإِيمَانَ وَيُكْرِمَهُ بِالتُّبُوَّةِ، إِلَّا أَنْ الدَّلِيلَ السَّمْعِيُّ قَامَ عَ أَنْ هَذَا الْجَائِزَ لَمْ يَقَعْ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: **ضَلَّ صَاحِبِكُمْ وَ مَا غَوَى** (النجم: ۵۳/۲)» (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۳۱، ص ۱۹۷). همین امر مفسران را بر آن داشته است که هر کس در جهت دفاع از مقام عصمت رسول خدا (ص)، در حد بضاعت علمی خویش، به تبیین و توجیه مراد این سخن خداوند بپردازند.

**پاسخ شبهه:** در تبیین و توجیه چگونگی «ضال» بودن پیغمبر اکرم (ص) وجوه مختلفی ذکر شده است. برخی پنج وجه (طوسی، ۱۴۰۹، ج ۱۰، ص ۳۶۹) یا شش وجه (ابن جوزی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۴۵۸)، بعضی هفت وجه و برخی دیگر تا بیست وجه ذکر کرده‌اند (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۳۱، صص ۱۹۷-۱۹۹). برخلاف آیات پیشین که تضارب و تفاوت آرای مفسران درباره مراد آنها زیاد بود، نظریات مطرح شده درباره این کریمه هم‌گراتر و هماهنگ‌تر با یکدیگرند. وجه جامع‌ی‌تر این دیدگاه‌ها این است که ضلالت پیامبر (ص) را مربوط به پیش از نبوت ایشان و

مقصود از هدایت را بعثت و نبوت حضرت (ص) دانسته‌اند - هر چند تعبیر ارائه شده، متفاوت است. بعضی بدون هیچ توضیحی مقصود از ضلالت را دوران قبل از نبوت پیامبر دانسته‌اند (طبری، ۱۴۱۵، ج ۳۰، ص ۱۴۹ / ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۱۰، ص ۲۲۶)؛ ولی بیشتر، آن را به «غافل و بی‌خبر از وحی و قرآن و آنچه عقل به آن راه ندارد»، تفسیر کرده و نظیر این آیه دانسته‌اند که می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ (الشوری: ۴۲ / ۵۲) (زمخشری، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۷۶۸ / قرطبی، بی‌تا، ج ۲۱، ص ۹۶ / آلوسی، بی‌تا، ج ۱۵، ص ۳۸۲ / قاسمی، ۱۴۱۸، ج ۹، ص ۴۹۲ / بروسوی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۴۵۷ / زحیلی، ۱۴۱۸، ج ۳۰، ص ۲۸۶ / طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۳۱۱ / مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۷، ص ۱۰۳). نیز گفته شده که مقصود، حالت اضطراب، حیرت و نگرانی پیامبر (ص) قبل از بعثت است که می‌دیدند مردم گمراه شده و دین ابراهیمی را تغییر داده‌اند (مراغی، بی‌تا، ج ۳۰، ص ۱۸۶ / سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۶، ص ۳۹۲۷) و خود حضرت (ص) نمی‌دانست که چه باید بکند و خودش را آرام سازد (خطیب، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۱۶۰۲) یا چگونه باید دنبال حق باشد (ابن عاشور، ۱۹۹۷، ج ۳۰، ص ۳۵۳) یا به یقین دست یابد (دروزه، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۵۵۷).

در این میان، نظریات دورتری نیز بیان شده است؛ مثل اینکه مردم شبه جزیره، پیامبر (ص) و فضل نبوت ایشان را نمی‌شناختند تا اینکه خداوند آنان را به واسطه پیامبر (ص) هدایت کرد (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۳۴۱) که عدم تناسب آن با ظاهر آیه روشن است؛ چه، آیه در ضالّ بودن پیامبر (ص) و هدایت ایشان ظهور دارد.

نظر: در هر صورت، مناسب آن است که مقصود از ضلالت پیامبر (ص) را بی‌بهره بودن ایشان از نعمت نبوت و هدایت را برخوردار کردن حضرت (ص) از این نعمت بدانیم. سیاق آیات سوره نیز مؤید این معناست. توضیح آن که در صدر این سوره در سیاق قسم، بر این تأکید شده است که خداوند نه پیامبر (ص) را رها کرده و نه بر ایشان خشم گرفته است و در آخرت که از دنیا برای ایشان بهتر است، آنقدر به ایشان خواهد داد تا حضرتش راضی شود: **وَالضُّحَىٰ**

**وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَٰ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَدَّ ۚ وَلَدَّ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ ۚ وَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ**

(الضحی: ۱-۵) بعد از آن، برای تأکید بیشتر این سخن و وعده الهی، سه نعمت بزرگی را که خداوند در گذشته به پیامبر (ص) داده است متذکر می‌شود: **أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَوَنَ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ۖ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغَىٰ** (الضحی: ۱-۳ / ۶-۸). سپس در بخش پایانی سوره، سه وظیفه

را نیز متوجه پیامبر (ص) می‌سازد: **فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ** (الضحى: ۹۳/۹-۱۱).

آمدن فاء تفریع در آغاز آیه نهم، متفرع بودن وظایف سه‌گانه بر قبل و مقابل بودن آنها با نعمت‌های سه‌گانه را می‌رساند. از این رو، مقایسه نعمت‌ها و وظایف نشان می‌دهد که دو به دو، با هم متناسب‌اند که البته، به صورت لفّ و نشر مشوّش، کنار هم آمده‌اند. آیه شش با آیه نه، آیه هفت با آیه یازده و آیه هشت با آیه ده تناسب دارد. معنا نیز چنین می‌شود که به شکرانه آن که یتیم بودی و خدا پناهت داد، تو نیز یتیم را میازار؛ به شکرانه آن که پیغمبر نبودی و خداوند تو را از این نعمت برخوردار ساخت، قرآن<sup>۱</sup> را بر مردم بازگو کن و چون نادار بودی و خداوند توانگرت ساخت، تو نیز سائل را مران.

### نتیجه‌گیری

با توجه به معنای لغوی ضلالت، یعنی راه نیافتن و هدایت نشدن به مقصود، و نیز با نظر به تقابل ضلالت با هدایت در کاربردهای قرآنی آن، مثل (البقره: ۱۶/۲ و ۱۹۸) و (الأنعام: ۷۷/۶) باید گفت که ضالّ در فرهنگ قرآنی، به کسی گفته می‌شود که به هدایت آسمانی راه ندارد و این هدایت آسمانی اعم از آگاهی از اسرار غیب یا بهره‌مندی از وحی الهی است. بی‌اطلاعی از اسرار غیب نظیر ادّعی برادران یوسف درباره حضرت یعقوب (ع) بود. ضلالت به معنای بهره‌مند نبودن از وحی الهی نیز هم بر کسانی اطلاق می‌شود که با سوء اختیار خودشان را از هدایتی که انبیاء الهی برای آنها آورده‌اند محروم ساخته‌اند، و هم بر خود انبیاء پیش از مبعوث شدن به رسالت و نزول وحی و هدایت الهی بر آنها اطلاق می‌شود، مانند آنچه درباره حضرت موسی (ع) و پیامبر اکرم (ص) ملاحظه شد. البته، در معنای دوّم، بر امت‌هایی که پیامبر الهی برایشان نیامده نیز «ضالّ» گفته می‌شود.

---

۱. آن طور که طبرسی ( ج ، ص ) بیان داشته است، یکی از وجوه مطرح درباره مراد از نعمت در آیه یازدهم، قرآن است که خود سیاق آیات با بیان فوق، مؤید صحیح بودن این احتمال است. البته نبوت نیز ذکر شده است (طبری، ج ، ص / کارم شیرازی، ج ، ص) که این احتمال یز معنای پیش درباره ضلالت و هدایت را تأیید می‌کند.

## منابع و مأخذ

### قرآن كريم.

- . ن جوزى، ابو الفرج جمال الدين عبد الرحمن بن على؛ *زاد المسير في علم التفسير* : محمد بن عبد الرحمن؛ بيروت: دار الفكر، ق.
- . ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ *التحرير والتنوير*؛ ج : دار سحنون، م.
- . ابن فارس بن زكريا، ابوالحسين احمد؛ *معجم مقاييس اللغة* : عبدالسلام محمد هارون؛ قم: مكتبة مكتب الاعلام الاسلامى، ق.
- . ابن منظور، جمال الدين محمد بن مكرم؛ *لسان العرب*؛ ج بيروت: دار صادر، ق.
- . الهى قمشه، مهدى؛ *ترجمه قرآن*؛ ج : انتشارات فاطمه زهرا، ش.
- . آلوسى، محمود بن عبدالله؛ *روح المعاني في تفسير القرآن العظيم*؛ بيروت: دار احياء التراث العربى، بى .
- . آيتى، عبدالمحمد؛ *ترجمه قرآن*؛ ج ، تهران: انتشارات سروش، ش.
- . بهرام پور، ابوالفضل؛ *ترجمه قرآن* : انتشارات هجرت، ش.
- . پاينده، ابوالقاسم؛ *ترجمه قرآن*؛ بى، بى، نا، بى .
- . نعلبى نيشابورى، احمد بن ابراهيم؛ *الكشف والبيان عن تفسير القرآن*؛ بيروت: دار احياء التراث العربى، ق.
- . جوهرى، اسماعيل بن حماد؛ *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية* : احمد بن عبدالغفور العطار؛ ج ، بيروت: دار العلم للملايين، ق.
- . جوادى آملی، <http://www.portal.esra.ir>. تاريخ مراجعه به سايت: / / .
- . حقى بروسوى، اسماعيل؛ *روح البيان*؛ بيروت: دار الفكر، بى .
- . خطيب، عبدالكريم؛ *التفسير القرآنى للقرآن*؛ بى، بى، نا، بى .
- . دروزه، محمدعزت؛ *تفسير الحديث*؛ قاهره: دار احياء الكتب العربية، ق.
- . ازى، ابوالفتوح؛ *روض الجنان و روح الجنان* : نياذ پژوهشهاى آستان قدس، ق.
- . راغب اصفهانى، حسين بن محمّد *المفردات في غريب القرآن* : سفوان عدنان داوودى دمشق: دار العلم دمشق؛ بيروت: الدار الشاميه ق م.
- . زبيدى، محمد مرتضى؛ *تاج العروس من جواهر القاموس*؛ بيروت: دار الفكر، ق.
- . زحيلي وهب. *التفسير المنير في العقيدة والشريعة والمنهج* بيروت و دمشق: دار الفكر المعاصر ق.
- . محشرى، محمود؛ *الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الاقاويل* : شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابى الحلبي و اولاده بمصر، ق.
- . سيد قطب، ابن ابراهيم شاذلى؛ *في ظلال القرآن*؛ ج ، بيروت و قاهره: دار الشروق، ق.

- شعرانی، ابوالحسن؛ ترجمه قرآن؛ تهران: انتشارات اسلامی، ش.
- شقیطی، محمد امین بن محمد؛ *اضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن*؛ بکر بن عبد الله ابوزید جدہ: دار عالم الفوائد، بی .
- صادقی تهرانی، محمد؛ *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*؛ ج : انتشارات فرهنگ اسلامی، ش.
- صفارزاده، طاهره؛ ترجمه قرآن؛ ج ، تهران: مؤسسه فرهنگی جهانرایانه کوثر، ش.
- طالقانی، سید محمد؛ *پرتوی از قرآن*؛ ج ، تهران: شرکت سهامی انتشار، ش.
- طاهری قزوینی، علی اکبر؛ ترجمه قرآن، تهران: انتشارات قلم، ش.
- طباطبایی، سید محمد *المیزان فی تفسیر القرآن* بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ق م.
- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن؛ *مجمع البیان فی علوم القرآن* ج تهران: انتشارات ناصر خسرو ش.
- طبری، محمد بن جریر؛ *جامع لبیان عن تأویل آی القرآن* : صدقی جمیل العطار؛ بیروت: دارالفکر، ق.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن؛ *التبیان فی تفسیر القرآن* : احمد حبیب نصیر العاملی؛ بی : مکتب الأعلام الاسلامی، ق.
- فخر الدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر؛ *مفاتیح الغیب*؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، ق.
- راهیدی، ابوعبد الله خلیل بن احمد؛ *العین* : کتر مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی؛ ج بی : دار الهجرة، ق.
- دوند، محمد مهدی؛ ترجمه قرآن؛ تهران: دار القرآن الکریم، ق.
- فیروز آبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب؛ *القاموس المحیط* : شیخ نصر الهورینی، بی‌جا، بی‌نا، بی .
- فیض الاسلام، سید علی نقی؛ ترجمه قرآن؛ تهران: انتشارات فقیه، ش.
- فیض کاشانی، ملا محسن؛ *الصافی* : حسین اعلمی؛ ج ، تهران: انتشارات صدر، ق.
- قاسمی، محمد جمال الدین؛ *محاسن التأویل* : محمد باسل عیون السود؛ بیروت: دار الکتب العلمیه، ق.
- قرشی، سید علی اکبر؛ *قاموس قرآن*؛ ج ، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ش.
- قرطبی، ابوعبدالله محمد بن احمد انصاری؛ *الجامع لاحکام القرآن*؛ بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، بی .
- کاویان پور، احمد؛ ترجمه قرآن؛ ج تهران: اقبال، ش.
- کاشانی، ملا فتح الله؛ *زیده التفاسیر* : بنیاد معارف اسلامی، ق.
- مجتبوی، سیدجلال الدین؛ ترجمه قرآن؛ تهران: انتشارات حکمت، ش.
- مراغی، احمد بن مصطفی؛ *تفسیر المراغی*؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی .
- مشکینی، علی؛ ترجمه قرآن؛ ج : هادی، ش.
- صطفوی، حسن؛ *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ش.
- تفسیر روشن*؛ تهران: مرکز نشر کتاب، ش.

- . کارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ تهران: دار الکتب الاسلامیّه، ش.
- . ترجمه قرآن؛ چ : دار القرآن الکریم، ش.
- . مؤسسه کامپیوتری علوم اسلامی نور، نرم افزار جامع تفاسیر نور.